

گامی در راه شناخت افلوپین

دکتر رضا داوری

معاصر فلسفه، با اینکه این معنی را می‌دانند تجدید نظری در آراء فلسفی نکرده‌اند. اگر گفته شود که وضع محققان معاصر با مؤسسان فلسفه دوره اسلامی فرق دارد، می‌گوییم که مسلمین آثار و آرای فلاسفه را تصدیق و رد می‌کرده‌اند و آن قدرها که می‌گویند مقهور نام افلاطون و ارسطو نبوده‌اند. از این معنی بگذریم که جای بحث آن اینجا نیست.

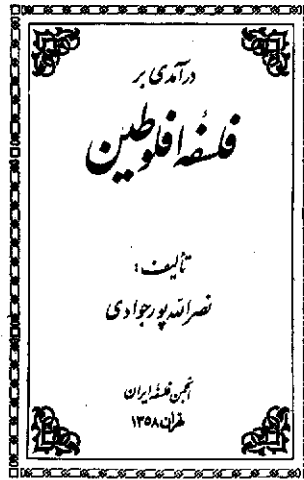
کتاب در آمدی به فلسفه افلوپین با حسن سلیقه و از روی بصیرت نوشته شده و نویسنده از مقام تاریخی افلوپین به طور کلی و شأن و نفوذ او در فلسفه دوره اسلامی خصوصاً آگاه بوده است؛ به این جهت این رساله در میان رسالات مفرده‌ای که تاکنون، اعم از تألیف یا ترجمه، منتشر شده است وضع ممتازی دارد و امتیاز بزرگ آن این است که نویسنده می‌داند که راجع به چه می‌نویسد و برای که می‌نویسد؛ تعصب هم ندارد و در مورد افلوپین غلو نمی‌کند و مردمان را به متابعت از او نمی‌خواند. صفحات آخر کتاب مخصوصاً این معنی را روشن می‌کند. - این مطلب را قدری توضیح می‌دهیم.

در سالهای اخیر بعضی رسالات مفرده در شرح زندگی و آراء و اقوال فیلسوفان ترجمه شده است؛ قبل از آن هم دوره فلاسفه بزرگ «نوشته اندره کرسون ترجمه و طبع شده بود. فعلاً مجال نیست که بگوییم ترجمه و نشر این آثار چه اثری در آشنایی ما با فلسفه اروپایی داشته است. تأثیر تربیتی هر کتاب و نوشته‌ای بستگی به استحکام زبان و عمق معانی و مضامین آن و استعداد و قوه قبول خوانندگان دارد. اگر نویسنده‌ای از روی علم و بصیرت و یا تأمل و تحقیق بنویسد، بر علم و بصیرت خوانندگان می‌افزاید. اما اگر پریشان و سرگردان باشد و بر سبیل تفنن و بدون تحقیق قلم به دست گیرد، لااقل بعضی از خوانندگان را در پریشانی خود شریک می‌سازد. من به درستی نمی‌دانم که مترجمان و ناشران آثاری که به آنها اشاره شد چه نظری به فلسفه داشته‌اند و از فلسفه چه می‌دانسته‌اند؛ آیا مترجمان قبل از شروع به ترجمه درس فلسفه خوانده بودند؟ آیا ناشران می‌دانستند که اگر باید کتاب فلسفه چاپ شود ترتیب ال‌ا‌ه‌م فلاهم را چگونه باید مراعات کرد؟ در جایی که هستند کسانی که سی چهل سال از عمر خود را صرف فلسفه کرده‌اند و باز فرق میان فلسفه و ضد فلسفه را نمی‌دانند، از هر

در آمدی بر فلسفه افلوپین، تألیف نصرالله پورجوادی. انجمن فلسفه. تهران. ۱۳۵۸. ۱۳۴ + شش صفحه. ۱۶۵ ریال.

این کتاب وجیزه‌ای است مشتمل بر سوانح زندگی و خلاصه آراء و فلسفه افلوپین با اشاره‌ای به شاگردان او و سرگذشت و اثری که کتاب اتولوجیا در تاریخ دوره اسلامی داشته است. مؤلف خود در مورد اتولوجیا می‌نویسد «اتولوجیا یا کتاب ربوبیت یکی از آثار منحولی است که مسلمین آن را تفسیری پنداشته‌اند که فروریوس بر یکی از آثار ارسطو نوشته است و به همین جهت آن را اتولوجیا ارسطاطالس می‌خوانده‌اند. این اثر را یکی از مترجمان مسیحی به نام عبدالملک بن عبدالله بن ناعمة الحمصی (متولد ۲۲۰ هـ. ق / ۸۲۵ م) برای ابویوسف یعقوب بن اسحق الکندی (حدود ۱۸۵ - ۲۶۰ هـ. ق) گویا از سریانی به عربی ترجمه کرده است. کندی نیز خود در این ترجمه دست برده و احتمالاً مقدمه اول کتاب را او نوشته است. پس از این مقدمه فهرستی از رئوس مسائل کتاب ذکر شده که گویا آن را فروریوس صوری اضافه کرده است. باقی کتاب مشتمل بر ده بخش است که هر یک از آنها را «میر» خوانده و لذا این کتاب را کتاب «میرام» هم نامیده‌اند. عبارات اتولوجیا به قدری نزدیک به عبارات نه‌گانه‌های افلوپین بود که مستشرقان اروپایی را در اواخر قرن گذشته به این فکر انداخت که این اثر باید برگزیده و خلاصه‌ای باشد از نه‌گانه‌های چهارم و پنجم و ششم افلوپین، و امروزه نیز همه محققان در این باره اتفاق نظر دارند» (صفحه ۱۱۷). علاوه بر آنچه نقل شد، می‌دانیم که کتاب اتولوجیا از زمان یعقوب بن اسحق کندی تا زمان قاضی سعید قمی که بر چهار میر اول آن تعلیقاتی نوشته است مورد اعتناء اهل حکمت و فلسفه بوده است.

بر خلاف آنچه بعضی از پژوهندگان می‌پندارند، کشف این معنی که اتولوجیا مقبوس از کتاب افلوپین است و به ارسطو تعلق ندارد در تاریخ فلسفه چندان اهمیت ندارد. البته این مطلب در تذکره نویسی و در نظر کتاب‌شناسان بسیار مهم است، اما نباید گمان کرد که اگر مثلاً کندی یا فارابی و ملاصدرا می‌دانستند که این کتاب از ارسطو نیست به آن اعتنا نمی‌کردند، چنانکه محققان



تاسوعات افلوپین را ترجمه نکرده ایم و از کانت و هگل هم چیز یکی دو مقاله و رساله کوچک چیزی ترجمه نشده است.

درد این نیست که چه چیز ترجمه نشده و کدام کتاب ترجمه شده است. گرفتاری این است که در فلسفه هم که آن را علم برهانی می خوانند تابع شهرت و تبلیغات اند و تبلیغات تعیین می کند که فلسفه چیست. ولی آیا نباید فکر کنیم که اگر کسی باشد که فلسفه را صورتی از جهل بداند فیلسوف بزرگ نیست، بلکه ضد فلسفه است و فلسفه را انکار می کند. نمی خواهیم بگویم که آثار راسل و امثال او را نخوانند و ترجمه نکنند، اما در تاریخ فلسفه باید جای هر فلسفه و فیلسوف معلوم باشد. ممکن است ما با فلسفه دکارت و لایب نیتس موافق نباشیم. اما به هر حال نمی توان انکار کرد که هر دو فیلسوفند و در زمره فلاسفه بزرگ قرار دارند. ما که از صد و بیست سی سال پیش آشنایی مختصر و اجمالی با فلسفه جدید پیدا کردیم، در سی چهل سال اخیر دچار آشفتگی عجیبی شده ایم. وقتی بنگاههای تبلیغاتی احياناً بعضی دانشگاهها را به استخدام خود در آورده اند و مرجع حکم در باب فلسفه و بزرگی و کوچکی فلاسفه شده اند چرا آشفتگی نباشد؟

آنچه ذیلاً می خواهیم بگویم این است که معمولاً انتخاب کتاب فلسفه برای ترجمه کمتر از روی علم و بصیرت و بیشتر بر اثر شهرت یا بر حسب اتفاق و بر سیل تفتن صورت گرفته است. شاید هم به يك اعتبار بتوان گفت که ما در توجه به فلسفه جدید و آثاری که اروپاییان در فلسفه نوشتند آثار بازاری فلسفه و فیلسوفان بازاری را ترجیح دادیم و به این ترتیب قهری بود که از مکتب و اشخاصی پیروی کنیم که نفی فلسفه می کنند.

چرا اهل حکمت و فلسفه ما به فلسفه اروپایی چنانکه باید توجه نکردند، و اگر توجه می کردند ما اکنون در فلسفه چه وضعی داشتیم؟ در پاسخ باید گفت که اولاً محققان فلسفه ما در آغاز ورود تجدید نمی توانستند به فلسفه اروپایی تعرض کنند، زیرا اولاً به عالمی تعلق داشتند که به کلی متفاوت با عالم غرب بود و بریدن از عالم خود و پیوستن به عالم بیگانه برای اهل تعلق دشوار است. ثانیاً وقتی می توانستند به فلسفه جدید اعتنا کنند که این فلسفه کم و بیش در افواه طاقاده و به هر صورت جایی باز کرده باشد، و این خود مدتها طول می کشید. به هر حال این نکته قابل انکار نیست که

ناشر و مترجمی کجا می توان توقع داشت که بداند طبع و نشر کدام اثر مناسبتر است.

ما در تمام زمینه ها و حتی در فلسفه گرفتار تبلیغات عالم قهر و استیلای کتونی هستیم، و در این وضع حتی کسانی که به آثار فلسفی و به کتب رایج به فلسفه و فلاسفه می پردازند فرق میان يك فیلسوف بزرگ را با فلان استاد دانشگاه اروپایی و آمریکایی نمی دانند و با سخاوت به هر دو عنوان فیلسوف بزرگ می دهند. از میان ایشان دو طایفه بیشتر اهل مطالعه اند و با تعصب خاصی به آثار مورد علاقه خود نگاه می کنند؛ یکی مارکسیست ها یا درست بگویم ورثه مارکس هستند که غیر از آراء خود همه چیز را ایدالیسم می خوانند و رد می کنند، و طایفه دیگر وابستگان به منطقیهای جدید و حوزه به اصطلاح «تحلیل منطقی» هستند که با خودبینی و ساده لوحی خاصی فلسفه و تفکر و هرچه را که خود نفهمند و در میزان منطق ظاهرین که در آن صرفاً زبان هر روزی معتبر است، وزنی نداشته باشد مزخرف می خوانند. مع هذا این دو طایفه با دیگران که با هر فلسفه ای تفتن می کنند فرق عمده ندارند.

یکی از ابتلاآت ما این است که بعضی طوایف سفسطه را فلسفه حقیقی می شمارند. مثلاً یکی از فضیلائی ما برتراند راسل را فیلسوف قرن خوانده و در صدر مقاله این عبارت راسل را آورده است: «آنچه می دانیم علم است و آنچه نمی دانیم فلسفه است.» پس فیلسوف قرن کسی است که بگوید: «آنچه نمی دانیم فلسفه است.» این سخن را اگر متقدمان می شنیدند، یا می گفتند یاوه است یا آن را به نحوی سفسطه می دانستند. اما چرا ما به جای اینکه او را سوفسطایی بنامیم بسیاری از آثارش را ترجمه کرده ایم، در حالی که هنوز ترجمه کامل مابعدالطبیعه و طبیعت ارسطو را نداریم و

دیگران برای انکار دیانت بود، چنانکه میرزا فتحعلی آخوندزاده به دیوید هیوم رجوع کرد تا به مدد سخنان او وجود واجب تعالی را انکار کند. و میرزا آقاخان کرمانی هم به نام فلسفه سخنانی پریشان بهم بافت. اکنون که بیش از صد سال از زمان آخوندزاده و میرزا آقاخان بردسیری می‌گذرد نمی‌دانم چند نفر پیدا شده‌اند که به اندازه اولین نویسندگان فلسفه دوره اسلامی قوه تصرف در فلسفه جدید داشته باشند.

میرزا آقاخان و بعضی از کسانی که از کنت دوگوبینو فلسفه دکارت را آموخته بودند کم و بیش اهل اصطلاح بودند، مع‌ذالك چون تفکر را وسیله رسیدن به مقاصد سیاسی کرده بودند به آن نرسیدند و نمی‌خواستند که برسند. این نشان می‌دهد که صرف اهل اصطلاح بودن هم در اخذ و اقتباس فلسفه جدید نمی‌توانست کارساز باشد، بلکه چیزی می‌بایست به وجود آید که در صدر اسلام و در آغاز دوره اسلامی پدید آمده بود. البته در دوره انقلاب اسلامی توجه زیادی به فلسفه می‌شود. در سالهای اخیر هم تعدادی کتاب فلسفه و رسالات مفرده در باب شرح زندگی و آراء بعضی مشاهیر غربی عصر حاضر مثل سارتر و کامو و لوی استراوس و مارکوزه و کارنپ و لوکاج و ویتگن شتاین و پوپر و چومسکی چاپ شده است، اما کسی که از افلاطون و ارسطو و افلوپین و ابن سینا و ملاصدرا و دکارت و کانت و هگل و... هیچ نخوانده است و نمی‌داند و برای خواندن هم کتاب مناسب کمتر در دسترس دارد، اینها را برای چه و چگونه بخواند؟ گذشته از این که مطالب این رسالات مفرده و آراء اشخاصی که این رسالات در خصوص ایشان است عمق معانی و افکار فلاسفه بزرگ را ندارد، خواندن آنها هم آسان نیست و تا خواننده به سوابق آن مطالب آشنا نباشد از عهده فهم و ادراک بر نمی‌آید، زیرا تمام چیزهایی که نام فلسفه دارد، اعم از اینکه ضد فلسفه یا در تأیید و اثبات فلسفه باشد، به تاریخ فلسفه تعلق دارد.

در مورد رسالات مفرده یا به اصطلاح «مونوگرافی‌ها» خصوصاً این اشکال وجود دارد که نویسندگان معمولاً نسبت به کسی که در باب او و آراء او می‌نویسند علاقه خاص دارند و در این اظهار علاقه به دیگران ظلم می‌کنند. وانگهی مطلب مهمتر این است که صاحبان این رسائل مفرده رساله خود را با توجه به علائق و اطلاعات فلسفی خوانندگان خود می‌نویسند و به مراجعی استناد می‌کنند که کم و بیش در دسترس خوانندگان هم قرار دارد. اما وقتی مثلاً مونوگرافی‌های لوکاج و کارنپ و چومسکی و ویتگن شتاین و لوی استراوس به فارسی ترجمه می‌شود، این رسالات حتی اگر در

فلسفه دانان ما وقتی آثار فلاسفه اروپایی را خوانده‌اند آن را بهتر از دیگران دریافته‌اند و حتی شاید بعضی معانی را به حدس از خلال ترجمه‌های ناقص به دست آورده باشند. البته در صد سال پیش این امر ممکن نبود. از اگر و مگر بگذریم، واقع امر این است که اهل فلسفه ما مترجم و شارح فلسفه اروپایی نشدند و نمی‌توانستند بشوند.

به این ترتیب فلسفه اروپایی که به ایران آمد به قلم کسانی نوشته شد که یا اطلاعی از فلسفه نداشتند و یا اگر داشتند اطلاعاتشان اندک و سطحی بود. به عبارت دیگر، اولین مترجمان فلسفه فرنگی به مقتضای علایق سیاسی، به بعضی آثار فلسفه توجه کردند و از آن آثار جز بعضی اطلاعات مجمل و مبهم چیزی نیاموختند. بعد از صد سال هنوز هم بحث می‌کنند که آیا در وهله اول باید متون اصلی و اساسی فلسفه غربی را ترجمه کرد یا شرحها و تلخیصها و تاریخ فلسفه‌ها و کتب مقدماتی و درسی مقدم است. در پاسخ این پرسش هر طایفه‌ای چیزی می‌گوید، غافل از اینکه این مسائل، مسائل تاریخی است و باید در تاریخ حل شود. این مسائل تابع اهواء و آراء اشخاص نیست. اگر بود، مشکل و معضل ما با این همه شعار که داده‌اند و اظهار نظرهایی که کرده‌اند و می‌کنند حل شده بود.

در آغاز دوره اسلامی که اسلاف ما به علوم یونانی توجه کردند، با این که ترجمه‌ها گاهی ترجمه لفظ به لفظ بود، از همان اوان دوره ترجمه بعضی از متکلمان مقاصد فیلسوفان یونانی را کم و بیش دریافتند و دیری نگذشت که بعضی از فضلاء اسماعیلیه و کندی و نویسندگان رسائل اخوان الصفا رسالات و مقالات فلسفی نوشتند و زبان فلسفه به تدریج منقح و پاکیزه شد، چنان که زبانهای فارسی و عربی کم و بیش مستعد بیان مطالب فلسفه شد. این لااقل در ظاهر بدان جهت بود که شوق طلب و همت طلبگی به وجود آمده بود.

اما در دوره اخیر، یعنی در برخورد با تجدد، مسئله به صورتی که قبلاً در آغاز دوره اسلامی حل شده بود تکرار نشد. اصلاً قیاس این دو مرحله با هم درست نیست، زیرا در دوره اسلامی تعلق خاطر مستعدان را به طلب علم و داشت، در حالی که در آغاز تجدد علم صرف وسیله‌ای در خدمت سیاست تلقی شد. گاهی رجوع به

چندین هزار نسخه طبع شود و به فروش برسد باز هم غریب است. مع ذلک نباید تصور شود که من مخالف ترجمه این رسالات هستم، بلکه می گویم اگر در باب آراء صاحبان این رسالات تحقیق شود و مقالات تحقیقی بنویسند، آن وقت ترجمه هم جایی پیدا می کند. البته این تحقیقات هم چنانکه گفته شد مقدمات و سوابقی می خواهد و نباید از مشهورات و آراء کسانی که شهرتشان بیش از حد استحقاق است شروع شود. وقتی فلسفه متاع بازار و بازرگانی شود و آن را هم در حد چیزهای مصرفی تنزل دهند دیگر فلسفه نیست.

با توجه به نکاتی که گفته شد، اثر پورجوادی وضع ممتازی پیدا می کند. امتیازات درآمدی به فلسفه افلوپین این است که اولاً زبانی سالم و سلیس دارد، و حتی قطعات منقول از تاسوعات افلوپین در عبارات خوب ترجمه شده است. افلوپین در میان خوانندگان آثار فلسفی ما غریب نیست، و لذا نویسنده ناچار نبوده است که به ترجمه مطالبی پردازد که در زبان ما سابقه نداشته و ادراک آنها برای خوانندگان آثار فلسفی دشوار باشد. ثانیاً این کتاب اگرچه به سبکی که پیشینیان می نوشته اند نوشته نشده و شرایط جدید تعلیم فلسفه در نحوه تدوین آن منظور شده است، با این حال با توجه به آشنایی فلاسفه و محققان ما با آراء این فیلسوف نوشته شده، و از این رو یک کتاب درسی خوب است. ثالثاً نویسنده با این که افلوپین را صاحب نظر و فیلسوفی بزرگ می شناسد، به تبلیغ او نمی پردازد، بلکه مختصر اقوال او را به پاکیزگی شرح می دهد و مخصوصاً به اهمیتی که در میان فلاسفه دوره اسلامی داشته است توجه می کند. به عبارت دیگر، نویسنده رساله درآمدی به فلسفه افلوپین پژوهنده ای نیست که مثل بعضی پژوهندگان با داعیه بی طرفی و بی نظری، علائق و عصبیتهای خود را به خواننده القاء کند. او نه تعصبی نسبت به فلسفه افلوپین داشته و نه او را با میزان فهم همگانی سنجیده و نه با فلسفه افلوپین تفنن کرده است، بلکه طوری به شرح سوانح و بیان آراء فیلسوف پرداخته است که خواننده پس از مطالعه رساله مستعد مطالعه جدی تر در آراء فیلسوف شود و حال آنکه بعضی از رسالات مفروضه ترجمه شده نه به درد مبتدیان می خورد و نه منتهمان از مطالعه آنها چندان فایده ای می برند.

در اینجا بی مناسبت نیست که بعضی توقعات که از مترجمان آثار فلسفی می توان داشت عنوان شود. توقع اول این است که اگر می خواهند کتابی را ترجمه کنند، نخست آن را بخوانند و اگر بیش از نصف مطالب آن را نمی فهمند ترجمه نکنند. البته درست این بود

که گفته شود اگر دیدند تمام مطالب کتاب را می فهمند شروع به ترجمه آن کنند. اما نمی خواهم پیشنهاد غیر عملی بدهم. من تردید دارم که بعضی از مترجمان ما نصف یا ثلث یا حتی عشر مطالب ترجمه خود را فهمیده باشند.

توقع دیگر این است که اگر به راستی به فلسفه علاقه دارند، آثار جدی فلسفه غرب را بخوانند و یاد بگیرند و ترجمه کنند. من طرفدار هیچ فلسفه ای از فلسفه های دوره جدید نیستم، اما فیلسوف و فلسفه بزرگ را از فیلسوف نما و شبه فلسفه و شارلاتانی کم و بیش تمیز می دهم. با اینکه علاقه خاصی به دکارت و لایب نیتس و هگل ندارم، آنان را فیلسوفانی بزرگ می دانم، و اشخاصی مثل راسل و کارنپ و پوپر و حتی ویتگن شتاین و سارتر و یاسپرس را به مناسبت شهرت نام در عداد آنان نمی آورم و این را ظلم به تفکر می دانم که کسانی شبه تفکر را در کنار تفکر بگذارند و با آن برابر کنند. به عبارت دیگر، توقع این است که مترجمان به آثار جدی فلسفه غرب توجه کنند تا خوانندگان با تفکر غرب آشنا شوند و حقیقت آن را بشناسند. اینکه بازار کتاب فلسفه ما از شبه فلسفه های ضد تفکر مدافع شرق و غرب پر شود، و به جای اینکه محصلان فلسفه و خوانندگان آثار فلسفی با آثار جدی فلسفی آشنا شوند کتابهای معقد و مشکل و در عین حال توخالی و سطحی را بخوانند نشانه آزادی نیست بلکه نوعی تسلیم به «مد» بازار کتاب اروپا و آمریکا شدن است، و باید بدانیم که کتاب مد نگهبان وضع موجود است. ما در دوران انقلاب اسلامی چه داعی داریم که در نگرهبانی عالم پر از ظلم و جور شرکت کنیم؟ تمام شبه فلسفه های جدید غرب، حتی آنها که نام منطق دارد، یا به نحوی منطق است، ایدئولوژیهای است که نقاب فلسفه و منطق به چهره دارد؛ اما عقلی که راهبر تمام این آثار است، عقل ظاهر شده در کوچه و بازار اروپا و آمریکاست. آیا مترجمان ما توجه دارند که گاهی صورت پریشان تر این عقل پریشان را به خوانندگان عرضه می کنند؟

نزدیک به هزار و دوست سال پیش عبدالمسیح بن عبدالله بن ناعمة الحمصی کتاب اتولوجیا را به عربی ترجمه کرد و در آن زمان کندی و اسماعیلیه و نویسندگان رسائل اخوان الصفا و فارابی و ابن سینا و خلاصه تمام بزرگان تفکر دوره اسلامی به آن اعتنای تام

از ایشان انتشار یافته - تدوین و سه مجلد آن جمعاً در نزدیک به ۲۰۰۰ صفحه (از کلمه «اب» تا کلمه «بین») همراه با بحث تفصیلی بی سابقه‌ای راجع به اسماء و صفات خداوند در قرآن، بیرون آمده، و چاپ و نشر باقی مجلدات آن ادامه دارد.

در این معرفی و بررسی کوتاه، به نقد و نظر درباره صورت این فرهنگ دایرة المعارف گونه که نه «انسیکلوپدی» بلکه «سیکلوپدی» («دایرة المعارف» تک موضوعی) مفردات و اعلام قرآن و تا حدودی علوم قرآنی است می پردازیم نه به ماده و محتویات آن - مگر در يك مورد که انهم بحث در موضوع اسماء الله است. دایرة الفرائد از نظر عمق تحقیق و منابع و مستندات استوار است، ولی يك اشکال عمده در روش تحقیق و تدوین آن دیده می شود که ذیلاً به گوشه‌ای از آن اشاره خواهیم کرد. هدف صمیمانه نگارنده این سطور، به عنوان یکی از دوستداران فرهنگ و معارف قرآنی، از نوشتن این یادداشت این است که نکاتی را یادآور شود که ان شاء الله در طبع نهائی و منقحی که از این اثر عظیم به عمل می آید، به کار آید.

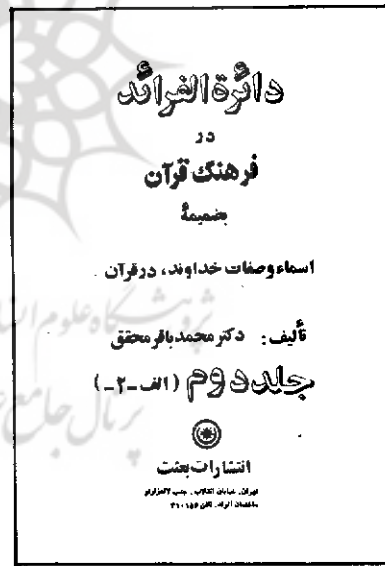
طبع فعلی، هرچند از نظر صحافی خوب است، از نظر حروفچینی و چاپ ضعیف است (چاپ از روی تایپ به عمل آمده که کیفیت آن حتی در حد چاپهای تایپی «ای. بی. ام» معروف نیست). و این شاید تشانه آن باشد که این چاپ، چاپ نهائی این اثر نیست.

این طور که از حجم این سه جلد برمی آید، قاعدتاً کل کتاب بالغ بر پانزده الی بیست مجلد خواهد شد. نکاتی که در این بررسی طرح می شود، در مجموع در جهت کاستن حجم اضافی آن و پیراستن آن از بعضی زوائد است که ان شاء الله باعث افزایش کارائی و فایده این فرهنگ عظیم خواهد شد. به تعبیری صریحتر به نظر بنده می توان این فرهنگ را، بدون کاهش اساسی در اطلاعات آن، یا اطلاعات اساسی آن، در يك چهارم حجم فعلی از نو تدوین کرد. اینک اشاره‌ای به چند مقاله بلند از این دایرة المعارف:

- مقاله اتی حجم بسیار گزافی دارد: ۷۸ صفحه. و علت این حجم فوق العاده جز این نیست که تمامی مشتقات تکراری آن، که احتمالاً برابر با فهرستی که در ابتدای مقاله داده شده، پانصد و پنجاه فقره در هفتاد و دو سوره قرآن است، با شرح و معنی فارسی یاد شده است. حال آنکه طبق سنت فرهنگ نویسی و فرهنگ نویسان حق بود اصناف معانی یا به اصطلاح وجوه و نظایر آن را یاد می کردند که حداکثر بیش از سه چهارم صفحه جا

کردند تا آنجا که قاضی سعید قمی تعلیقاتی بر بعضی میمرهای آن نوشت. ما هنوز در بسیاری از مسائل فلسفه دوره اسلامی مثل صدور کثرت از وحدت و نحوه رجوع موجودات به اصل خود و ربط حادث به قدیم و نحوه حصول علم و اتحاد عاقل و معقول و... می توانیم به کتاب افلوطین رجوع کنیم و رجوع می کنیم. آیا وقتی مترجمان ما به ترجمه کتابی آغاز می کنند به این معنی توجه می کنند که اثر مترجم ایشان سالیان دراز بماند؟ آینده تابع عقل کوچک و بازار اروپا نیست. به این عقل هر نامی هم بدهند، تغییری در اصل مطلب به وجود نمی آید.

مطالعه کتاب درآمدی به فلسفه افلوطین مرا و داشت که آن را با آثار نظیر و مشابه آن مقایسه کنم. البته در باب افلوطین و تأثیری که در فلسفه اسلامی داشته است باید تحقیقات جدی شود. اما دکتر پورجوادی قدم مقدماتی مهمی برداشته است و خوانندگان و مخصوصاً دانشجویان فلسفه از خواندن این کتاب فوائد بسیار خواهند برد.



دائرة الفرائد
در فرهنگ
قرآن

بهاءالدین خرمشاهی

دائرة الفرائد در فرهنگ قرآن. تألیف محمد باقر محقق. ۳ جلد (ج ۱: کلمه اب - اله، ج ۲: الله - ایوب، ج ۳: بابل - بین) تهران. انتشارات بعثت. ۱۳۶۰.

دائرة الفرائد فرهنگ دایرة المعارف گونه عظیمی است که به همت دکتر محمد باقر محقق - که تاکنون چندین اثر عالمانه از جمله حقوق مدنی زوجین از نظر قرآن، و نمونه بیّنات در شأن نزول آیات